

چگونه يك خانم انگلیسی مدتی در بادیه الشام سلطنت میگرد؟

ورفی از داستان تحریکات دول مستعمراتی در آسیا

در همان ایامی که ناپلئون کبیر امپراتور فرانسه برای جلب فتحعلی شاه بطرف خود و بستن اتحاد با ایران برای قشونکشی بهندوستان ژنرال گاردان ۱ را بسال ۱۲۲۲ قمری بطهران فرستاد چون نقشه بسیار وسیعی جهت برچیدن بساط امپراطوری انگلیس از آسیا داشت یکی دیگر از اشراف فرانسه را هم که منتسب یکی از خاندانهای قدیم یونانی بود و لاسکاریس ۲ نام داشت برای بانجام رساندن مأموریتی محرمانه روانه شام نمود .

لاسکاریس بشام آمد و بآموختن زبان عربی پرداخت و بابدویان بادیه الشام بخلطه و آمیزش مشغول شد و طولی نکشید که در میان اعراب بادیه الشام و عراق عرب و سواحل خلیج فارس دوستان و اتباع بسیار بهم رساند .

مأموریت محرمانه لاسکاریس این بود که بدویان عرب را تحت يك اداره و اتحاد در آورد بشکلی که همگی مطیع يك رئیس دینی یادنیائی باشند و علاقه و اطاعت ایشان نسبت بسلطان عثمانی که تحت نفوذ انگلیس قرار گرفته بود بتدریج از بین برود و باین ترتیب ناپلئون بتواند در موقع مقتضی بیاری این بدویان بلا مانع از شام تا خلیج فارس پیش بتازد .

کمک کار لاسکاریس در اجرای نقشه‌ای که داشت عیسویان مارونی شام و لبنان بودند که بمناسبت علائق دینی از مسلمین تنفر و نسبت بفرانسویان محبت داشتند. لاسکاریس در ماه محرّم ۱۲۲۵ بایکی از جوانان مارونی فتح الله نام بمیان قبایل شمر که قریب بیک قرن قبل از جنوب عربستان بقسمت غربی شام هجرت کرده و در آنجا ساکن شده بودند رفت و موفق گردید که ابن شعلان رئیس یکی از مهمترین این قبایل را با خود سمدست سازد و ابن شعلان که اندکی قبل والی ترک بغداد را مغلوب ساخته بود بدشمنی با عثمانی اشتها داشت.



لیدی استاندهوپ

لاسکاریس باین شعلان وعده داد که اگر او زمینه را برای ورود ناپلئون فراهم نماید همینکه این امپراطور بآسیا برسد او را بریاست کلیه قبایل شمر اختیار کند.

ابن شعلان فریب این وعده ها را خورد و چون قبایل شمر باقبایل عنزه که در کنار فرات ساکنند دشمنی دیرینه داشتند بتحریک لاسکاریس

بجنگ ایشان شتافت و آن قبایل را باتحاد با خود مجبور کرد و اندکی بعد سایر قبایل شمر را هم خواه ناخواه مطیع او امر خویش ساخت.

در این گیر و دار یعنی در موقعیکه ابن شعلان و لاسکاریس در بادیه بودند خبر عجیبی در سراسر بادیه الشام پیچید حتی شهرت آن بگوش لاسکاریس و ابن شعلان نیز رسید و آن خبر این بود که یکی از شاهزاده خامهای انگلیسی که بعضی هم او را دختر پادشاه انگلیس میدانستند بشام آمده و عده زیادی اتباع و نروت هنگتی با اوست، مجالس سور و سرور باشکوه ترتیب میدهد و برؤسای قبایل انعامات فراوان و خلعتهای فاخر میبخشد، پاشای دمشق با اوست ولی کسی نمیداند که از او حفاظت میکند یا اینکه در عداد اتباع او در آمده، قبایل عنزه را از اتحاد با ابن شعلان بر گردانده و تحت امر خود در آورده است و در حدود شام بتشکیل سلطنتی مشغول شده.

این اخبار با اینکه لاسکاریس و ابن شعلان صحت آنها را باور نمی‌کردند باز ایشان را در میان صحرا راحت نگذاشت بهمین جهت بعجله بشام آمدند و موقعیکه بآنجا رسیدند در یافتند که شهرنهای مزبور بی اساس نبوده و با اندکی اختلاف کاملاً حقیقت دارد.

خانمی که صیت نروت و قدرت و نجابتش در سراسر شام و بادیه پیچیده بود اگرچه واقعاً دختر پادشاه انگلیس نبود ولی نجابت و شرافتی ممتاز داشت باین معنی که نواده دختری لرد چاتام (۱۷۰۸-۱۷۷۸ میلادی) یعنی ویلیام پیت ۱ صدراعظم مشهور انگلیس در ایام جنگهای هفت ساله و خواهر زاده پیت دوم (۱۷۵۹-۱۸۰۶) پسر پیت سابق الذکر بود و این پیت دوم چنانکه میدانیم قسمت عمده عمر خود را در دشمنی با فرانسه و ناپلئون بسر برده و تمام اتحادیه‌هایی را که در آخر قرن هجدهم و در اوایل قرن نوزدهم بر ضد فرانسه تشکیل شده بود او ترتیب داده بوده است.

این خانم که لیدی استر استاندهوپ ۲ نام داشت در ۱۷۸۹ میلادی (۱۲۰۳ قمری) تولد شده و بیکی از خاندان اشراف انگلیس منتسب بود، پدرش چارلز استاندهوپ (۱۷۵۹-۱۸۱۶ میلادی) با وجود نسبت اشرافی بشدت تمام از عقاید آزادیخواهانه دفاع میکرد و برسر این مسائل با برادر زن خود ویلیام پیت اختلافاتی داشت باین معنی که از افکار انقلابیون فرانسه و از صلح با ممالک متحده و نسخ برده فروشی جداً طرفداری مینمود، از این گذشته از علمای مبرز فیزیک و ریاضیات بود و در این دو رشته کشفیاتی داشت و چند ماشین نیز اختراع کرده و چند کتاب در باب برق و موسیقی و غیره نوشته بود.

آمالیدی استاندهوپ دختر این مرد که نزد خال خود ویلیام پیت بعزت و احترام میزیست علاوه بر اینکه امور منزل خال خویش را بخوبی اداره مینمود از سال ۱۸۰۳

میلادی (۱۲۱۸ قمری) در امور سیاسی و مشاغل صدارت که کار و دستیار جدی او بود تا آنجا که پادشاه انگلیس غالباً بویلیام بیت میگفت که من صدر اعظمی بهتر از تو دارم و آن لیدی استاندهوپ است.

از این مراتب گذشته لیدی استاندهوپ نسبت بیکی از سرداران مشهور انگلیس یعنی سر جان مور (۱۷۶۱-۱۸۰۹ میلادی) که در جنگهای با هلند و ناپلئون شهرتی بسزا پیدا کرده بود عشق میورزید و حیات این دنیا را برای خاطر آن سردار نامی میخواست.

ویلیام بیت اعظم صدراعظم انگلیسی یعنی خال و سرپرست جدی و همکار صمیمی لیدی استاندهوپ در سال ۱۸۰۶ میلادی (۱۲۲۰ قمری) مرد و سه سال بعد یعنی در روز جمعه ۱۶ ژانویه ۱۸۰۹ میلادی مطابق با ۲۸ ذی القعدة ۱۲۲۳ قمری در یک روز برادر و معشوق او سر جان مور در واقعه کرونای در اسپانیا در مقابل سپاهیان فرانسه کشته شدند.

این روز در تاریخ زندگانی لیدی استاندهوپ شاید بدترین و شوم ترین روزها باشد چه او بعد از شنیدن خبر قتل برادر و معشوق محیط انگلستان را بچشم خود سیاه دید و تصمیم گرفت که از آنجا کوچ کند و تا آخر عمر بآن سرزمین برنگردد. همین نیت بر کشتی سوار شد و راه سواحل شام را پیش گرفت تا زمام دل را بدست حوادث دهد و با ایجاد زندگانی نوینی باقی عمر را بوضعی غیر از وضع سابق بگذراند. قصد لیدی استاندهوپ این بود که ممالک شرقی مدیترانه را بانقلاب و جنبش دریاورد و در عربستان یا در شام دولتی تشکیل دهد و بر آن سلطنت کند.

اجرای این نقشه در نظر لیدی استاندهوپ چندان مشکل نمی نمود زیرا که هم خود بخاندانی نجیب و جلیل انتساب داشت و هم در عصر او یک نفر نایب توپخانه گمنامی مثل بناپارت موفق شده بود که در سراسر اروپا دولتی عظیم تشکیل دهد

و با جاه و جلال تمام بر کرسی امپراطوری مقتدری بنشیند.

لیدی استاند هوپ بمحض اینکه بشام وارد شد بلباس یکنفر مرد عرب در آمد در حالیکه خنجری بر کمر داشت اما کمی بعد دشنه و طیانچه نیز بخود آویخت و در بهار سال ۱۸۱۲ میلادی (۱۲۲۷ قمری) با همراهان زیاد شروع بگردش در شام کرد و مردم از هر طرف برای دیدن این زن عجیب بطرف او متوجه شدند و عاصمه در حق او این عقیده را پیدا کردند که او سمت پیغمبری دارد و میتواند از خود معجزاتی ظاهر کند.

همینکه لیدی استاند هوپ بخرابه های شهر تاریخی ندمر رسید بیش از ۵۰۰۰۰ نفر بدوی گرد او جمع آمدند و مقدم او را با هلله و شادی تمام استقبال کردند و دختران خرد سال ایشان که بر پایه ها و ستونهای معابد خراب آنجا بالا رفته بودند بر او گل می افشاندند و در مدح او شعرها و سرودها انشاد میکردند و او را پادشاه خود میخواندند.

باشای دمشق اطاعت خانم را گردن نهاد و رئیس قبیله عنزه تحت امر او درآمد و لاسکاریس موقعیکه بشام رسید از طرف آن خانم عیناً مثل رعیتی که از طرف پادشاه خود احضار شود بحضور طلیده شد و لاسکاریس از ترس جان چاره ای جز اطاعت ندید.

ملاقات لیدی استاند هوپ و لاسکاریس اگرچه هیچکدام ادعای پیغمبری نداشتند و هر دو در راه مقصدی سیاسی قدم میزدند بی اختیار انسان را بیاد ملاقات مسیلمه کذاب و سجاح می اندازد ولی برخلاف آن ملاقات که بتوافق بین انین منتهی شد و دو مدعی پیغمبری و مؤمنین بایشان از آن توافق استفاده ها کردند ملاقات لیدی استاند هوپ و لاسکاریس با وجود اینکه هر دو بلباس بدویان عرب در آمده بودند هیچ نتیجه نداد زیرا که نه خواهرزاده مفرور و جاه طلب ویلیام بیت حاضر بود تسلیم نماینده ناپلئون شود نه نماینده فدالی امپراطور فرانسویان میتوانست زیر بار

قبول او امر خواهرزاده بزرگترین دشمنان مخدوم خود برود بخصوص که ابن شعلان بتحریرک لاسکاریس با سپاهی آماده برای سرکوبی قبیله عنزه یعنی پیروان لیدی استاندهوب حرکت کرده بود و علاوه بر این قصد داشت که والی دمشق را هم مانند پاشای بغداد مغلوب خود سازد.

اما پیش از آنکه تصادی بین قوای ابن شعلان و اعراب عنزه و لشکریان والی دمشق روی دهد اتفاق فوق العاده ای در حدود شام رخ داد که همه را متوجه خود کرد و کلیه نقشه های ابن شعلان را نقش بر آب نمود و آن سیل هجوم ۱۵۰۰۰۰ نفر از وهابیان نجد بود که در حدود اواخر ماه ذی الحجه ۱۲۲۷ از عربستان بسمت شام سر ازیر شدند و ساکنین آن نواحی را دچار اضطراب و وحشت غریبی نمودند.

وهابیان که اندکی قبل از این تاریخ بعقاید محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵-۱۲۰۱ هـ) در آمده بودند بزم نشر عقاید مذهبی خود از نجد بطرف بادیه الشام و حدود عراق و سواحل خلیج فارس حرکت کردند و بعد از آنکه مکه و مدینه را مسخر نمودند امام مسقط را مطیع خود ساختند و والی دمشق را شکست دادند.

عمال دولت انگلیس که از متحد شدن سلطان عثمانی با ناپلئون و عملیات لاسکاریس و ابن شعلان بوحشت افتاده بودند و هابیون را برای غلبه بر خصم در این قسمت از آسیا موقعی بسیار مناسب دیدند بهمین جهت بتحریرک ایشان پرداختند و چند بار آن طایفه را بتسخیر شام و استیلای بر دمشق واداشتنده اما در اوایل بآن علت که وهابیان مجهز و زیاد نبودند باین قصد توفیق نیافتند و کاری از پیش ایشان نرفت. این بار که اسباب کار وعده وهابیان کافی بود تا سواحل نهر العاصی در شام جلو تاختند و ابن شعلان برای جلوگیری از پیشرفت آن طایفه ۶۵۰۰۰ نفر بدوی را در بین راه حماه و حمص گرد آورد و والی دمشق هم ۱۵۰۰۰ عسکر از ترکان عثمانی و مردم شام و آلبانی و مصر را بکمک آنان فرستاد.

جنگ بین دوطرف مدت سی و هفت روز طول کشید و بدویان ابن شعلان

وعساکر عثمانی هر قدر کوشیدند که وهاییه را از سنگرهای ایشان برانند توفیق نیافتند روز سی و هشتم وهاییان باردوی عساکر عثمانی ریختند و بدویان و لشکریان ترك را بساحل دیگر نهر العاصی رانند و بین ۲۳۰۰۰۰ نفر لشکریان دو طرف جنگ خونینی در گرفت و همه فتح نهائی را با وهاییان میدانستند .

جلادت و بی باکی ابن شعلان و حمله ناگهانی که از جانب او بر اعراب وهایی وارد آمد چنان رشته انتظام و مقاومت ایشان را درهم گسیخت که تا حوالی نجد گریختند و ابن شعلان فاتحانه بکنار دجله و فرات رسید و قبایل عنزه از ترس باردیگر طوق اطاعت او را بگردن گرفتند و والی دمشق نیز در حلقه متحدین او درآمد .

لیدی استاند هوب که بانتظار فتح وهاییون و بدویان قبایل عنزه نشسته بود چون وضع را چنین دید و بنیان سلطنت موقتی خود را بعد از فتح ابن شعلان بکلی متزلزل یافت ناچار بیکی از دیرهای صیدا در شام پناه جست و در آنجا معتکف شد تا آنکه بسال ۱۸۳۹ میلادی (۱۲۵۵ قمری) در تنهائی و انزوا جان سپرد و باین ترتیب دوره بر آشوب زندگانی او خاتمه پذیرفت .

اما ابن شعلان و لاسکاریس اگر چه دایره نفوذ و قدرت خود را حتی تا حدود بلوچستان و افغانستان بسط دادند و سعود رئیس وهاییان را هم با خود متحد ساختند و باین ترتیب در حدود سال ۱۸۱۴ (۱۲۲۹ قمری) راه بین مدیترانه و خلیج فارس برای لشکر کشی ناپلئون بطرف هندوستان صاف شد ولی افسوس که سال قبل از آن انگلیس و متحدین او در شهر لیزبیک آلمان کار ناپلئون را ساخته بودند و دیگر برای او و لاسکاریس فرستاده مخصوصش لشکر کشی به هندوستان حکم خواب و خیال را داشت . طولی نکشید که نام لاسکاریس هم مثل نام لیدی استاند هوب در شام و لبنان از سر زبانها افتاد و دو نماینده فعال بسط نفوذ انگلیس و فرانسه در این نواحی جای خود را بهمالی دیگر دادند .